

# نزاع پایان ناپذیر راست و چپ

مارتین اس. لیپست و گری مارکس  
ترجمه نرگس زحمتی

- It Didn't Happen Here: Why Socialism Failed in the United States  
- S.M.Lipset & Gary Marks  
- Norton  
- 2000, 380 pp.

از هویت سیاسی را برای بیشتر طبقات پایین امریکایی نسبت به کسانی که فقط در کارگر بودن با هم اشتراک داشتند فراهم کرد. سرانجام، سوسیالیستهای امریکایی در ایجاد ائتلاف با اتحادیه‌های تجاری شکست خوردند. روابط میان سوسیالیستها و اتحادیه‌گرایان عموماً از اواسط دهه ۱۸۹۰ خصومت‌آمیز بود و کوششها جهت خلق یک حزب کارگری به نتیجه‌ای نرسید.

اما آیا احزاب سوسیالیست یا سوسیال دموکرات واقعاً با هم متفاوت‌اند؟ نتایج شکست سوسیالیسم در امریکا چه بود؟ و اگر کشورهای دیگر، نظیر انگلستان، به سبک امریکایی سیاست نزدیک‌تر شوند آیا می‌توانیم انتظار نتایج مشابهی را در جوامع‌شان داشته باشیم؟

[جناح] چپ امریکا دیگر آنقدر استثنایی نیست. بالغ بر دو دهه گذشته، در میان دموکراسیهای غربی، احزابی که تحت عنوان سوسیالیست یا سوسیال دموکرات یا کارگری تأسیس شدند به تدریج عناصر دولت مدارانه برنامه‌هایشان را کنار گذاشتند. برخی خودشان را از اتحادیه‌های کارگری جدا نموده‌اند. هیچ یک از احزاب سوسیالیستی عمده از مالکیت عمومی حمایت نمی‌کنند؛ و اغلب اصول بازار را حتی در حوزه‌های اقتصادی نظیر حمل و نقل، ارتباطات و خدمات شهری که در وهله نخست ملی شدند می‌پذیرند. شکاف عمیق میان سوسیالیزه شدن پیشرفته اقتصادی و اقتصاد آزاد (Laissezfair) به بحث میان سرمایه‌داری تنظیم شده و نئولیبرالیسم محدوده شده است. آنچه مورد بحث است خصوصیت و میزان تنظیم اقتصاد است نه آینده سرمایه‌داری.

اینکه این تغییر چقدر گسترده بوده است از بررسیهای تخصصی احزاب سوسیال دموکرات در اتحادیه‌های اروپایی هویداست. هر یک از این احزاب (به جز پاسوک در یونان) بین سالهای ۱۹۸۴ و ۱۹۹۵ از [جناح] چپ به راست حرکت کردند (آنچنانکه از طریق رشد حمایت از لیبرالیسم بازار هویداست)، و حزب کارگری انگلستان بیش از همه [احزاب به راست] گردش کرد. همزمان با وجود چپ‌ترین حزب سوسیال دموکرات در اروپا در سال ۱۹۸۴، احزاب کارگری در سال ۱۹۹۵ به یکی از راست‌ترین احزاب تبدیل شد (همراه با تنها حزب PSI ایتالیا، PSO استرالیا و پاسوک یونان

مقاله حاضر به قلم مارتین سمیور لیپست و گری مارکس درباره کتابی است که این دو در سال ۲۰۰۰ منتشر کرده‌اند و مجله نیو استیتسمن (New Statesman) در همان سال اقدام به چاپ آن کرده است.

منطق مارکسیسم ایجاب می‌کرد که امریکا نیز، به عنوان پیشرفته‌ترین کشور سرمایه‌داری، کشوری باشد که قوی‌ترین جنبش سوسیالیستی را پدید آورد. اچ.ام هیندمن (H.M.Hyndman) مارکسیست انگلیسی در سال ۱۹۰۴ نوشت: «درست همان گونه که امروزه امریکای شمالی از لحاظ اقتصادی و اجتماعی پیشرفته‌ترین کشور است، پس اولین کشوری خواهد بود که در آن سوسیالیسم به طور قانونی و آزادانه ظهور خواهد کرد.» رهبر حزب سوسیالیست امریکا دانیل دلئون (Daniel De Leon) در سال ۱۹۰۶ اظهار داشت: «اگر قرائت من از تاریخ درست باشد، پیشگویی مارکس تحقق خواهد یافت و امریکا زنگ سقوط سرمایه‌داری را در سراسر جهان به صدا در خواهد آورد.»

این امر اتفاق نیفتاد. حزب سوسیالیست امریکا هرگز بیش از ۶ درصد آراء را در انتخابات ریاست جمهوری کسب نکرد، و هرگز برنده بیش از دو کرسی در کنگره نشد. ایالات متحده تنها دموکراسی غربی بوده است که به طور انحصاری توسط احزاب همدل با سرمایه‌داری لیبرال احاطه شده بود. دلایل این امر را می‌توان از خلال مقایسه تاریخی دقیق ایالات متحده با جوامع غربی دیگر و نیز از طریق بررسی تنوع حمایت‌های سوسیالیستی داخل ایالات متحده دریافت. عناصر متمایز فرهنگ امریکا - ضد دولت مداری و فردگرایی - جاذبه سوسیالیسم را برای توده کارگران امریکایی از بین برد. نظام انتخاباتی برای انتخاب یک رئیس جمهور، که آرای سراسر کشور را جمع می‌کند، جرایم رأی دهی به حزب سوم را تشدید کرد. در عین حال نفوذپذیری و انعطاف ایدئولوژیکی احزاب تثبیت شده فرصتهایی را برای اعمال نفوذ کارگران سازمان یافته فراهم کرد، بدون اینکه نیازی به ایجاد یک حزب سوم باشد. به علاوه، طبقه کارگر امریکایی از آغاز شکل‌گیری‌اش در سالهای بعد از دهه جنگ داخلی به طور استثنایی (از لحاظ قومی، نژادی و مذهبی)، متنوع بود. چنین شکافهایی منابع قوی‌تری

که به راست نزدیک‌تر شدند). به سخن دیگر، چپ‌ترین حزب سوسیال دموکرات اروپایی در ۱۹۹۵ [SPD آلمان] نسبت به ۱۲ حزب از این ۱۴ حزب سوسیال دموکرات در سال ۱۹۸۴ به جناح راست نزدیک‌تر شد.

در انگلستان، حاکمیت حزب کارگر برعکس به جای اینکه بر اساس سیاست‌های حکومت محافظه‌کار پیشین ایجاد شود براساس بازارها، اتحادیه‌ها و رفاه شکل گرفت. به همین صورت، احزاب کارگر استرالیا و نیوزیلند زمانی که دولت ملی را در طول دهه ۱۹۸۰ به دست گرفتند سیاست‌های حمایت‌گرایانه را طرد کردند، تنظیم اقتصادی را رها کردند، شرکت‌های دولتی را خصوصی نمودند و از نظام متمرکز دستمزدهای ثابت [تعیین شده با] حکمیت به سوی نظام بازار حرکت کردند. در واقع در هر دو کشور، چرخش به اصول بازار لیبرال و از بین بردن کنترل‌های دولت در دوره حاکمیت احزاب کارگر روی داد نه در دوره حاکمیت احزاب محافظه‌کار، در نیوزیلند دولت کارگری آنچه را که میان حکومت‌های غربی از جمله انگلستان به عنوان تاجری‌ترین سیاست موسوم بود، دنبال نمود. نخست وزیر دیوید

لانگ (David Lange) اعتقاد داشت که برابری اقتصادی با رشد اقتصادی در تضاد است و باید دومی در اولویت باشد: سوسیال دموکرات‌ها بایستی موجودیت نابرابری اقتصادی را بپذیرند زیرا موتور محرکه اقتصادی است. تمایل احزاب کارگری به رادیکال بودن به طور گسترده‌ای مربوط به مسائل غیرمالی بوده است. حزب کارگر انگلستان قوانینی را در اسکاتلند و ولز وضع کرده و در حال اصلاح مجلس اعیان است. حزب کارگر استرالیا به دنبال قطع روابطش با نظام سلطنتی بریتانیا است. هر دو حزب استرالیایی و نیوزیلندی تقدم را به حفاظت از محیط زیست و مسائل زنان داده‌اند و سعی نموده‌اند که با میراث گذشته سرکوب اقلیت‌های بومی مقابله نمایند و خصوصاً در نیوزیلند با قدرت و سلاح هسته‌ای مخالفت کرده‌اند. چنین سیاست‌هایی برای کسب حمایت متخصصان بخش عمومی و روشنفکران چپ اخذ می‌شوند؛ آنها احزاب را در یک سنت رادیکالیسم لیبرال یا پوپولیسمی قرار می‌دهند که کمی مدیون سوسیالیسم است.

دیگر نمی‌توان گفت که ایالات متحده تنها جامعه غربی فاقد یک حزب سوسیالیست است، زیرا چنین احزابی دیگر در بیشتر جوامع غربی وجود ندارند. دوره استثناگرایی سیاسی امریکایی به سر آمده است.

با این حال شکست منحصر به فرد برای تأسیس یک حزب کامیاب سوسیالیست یا کارگری هنوز بر روی جامعه امریکا سایه انداخته است. ۳ ستون اول جدول صفحه ۹۷ [از چپ به راست] مروری دارد به قدرت نسبی اقتصادی و سیاسی طبقه پایین در ۱۷ دموکراسی اروپای غربی و انگلیسی زبان. ایالات متحده همراه با کانادا از نظر قدرت سیاسی طبقه پایین در انتهای جدول قرار دارد. در ایالات متحده، سوسیال دموکراسی کاملاً غایب است. در کانادا، [حزب] سوسیال دموکرات (NDP) قدرت را نه در سطح ملی بلکه تنها در چند ایالت حفظ نموده است. از لحاظ سازمان اتحادیه‌ای، ایالات متحده باز در انتهای جدول و این بار در کنار فرانسه قرار دارد. در هیچ کشوری اتحادیه‌ها با یک حزب کارگر یا سوسیالیست متحد نشدند. (در فرانسه، آنها به دو اردوگاه سیاسی مختلف تقسیم شده‌اند، اما اکثریت عظیمی از کارگران در فرانسه با قراردادهای دستمزد ثابت جمعی تحت پوشش قرار می‌گیرند زیرا توافقات کارگران عضو اتحادیه از طریق قانون به کارگران غیر سازمان‌یافته تعمیم می‌یابد.)

پس زمانی که ایالات متحده را با دموکراسی‌های غربی مقایسه می‌کنیم، تصویری که نمایان می‌شود این است که امریکا یکی از کشورهایی است که طبقه پایین آن دائماً ضعیف می‌شود. هیچ دموکراسی غربی دیگری از این نظر مشابه امریکا نیست.

اکنون ستون‌های جدول را از چپ به راست در نظر بگیرید. در ستون چهارم عقل سلیم تأیید می‌کند که سطح پایین مالیات ستانی و هزینه‌های دولتی ایالات متحده قابل توجه است. در سال ۱۹۹۶، امریکا تنها کشور غربی بود که در آن دولت کمتر از ۳۰ درصد GDP را به دست آورد. باید از جهان غربی بیرون رفت تا جوامعی با دولتی کوچک‌تر یافت. باز، صرف هزینه برای رفاه اجتماعی به عنوان بخشی از GDP (ستون پنجم) در ایالات متحده پایین است. امریکا تنها ملت توسعه یافته است که یک حکومت حمایت‌کننده و نظام بهداشت و درمان جامع دولتی ندارد و تنها دموکراسی غربی است که حمایت از کودکان را برای تمامی خانواده‌ها مهیا نمی‌کند.

به علاوه، هیچ دموکراسی غربی به اندازه ایالات متحده امریکا دارای توزیع غیر یکنواخت ثروتی که در آن مالیات و پرداخت‌های انتقالی مشمول محاسبه شوند نیست. مقیاس استاندارد برای اندازه‌گیری نابرابری، یعنی

## رهبر حزب سوسیالیست امریکا

دانیل دلئون در سال ۱۹۰۶ اظهار داشت:

«اگر قرائت من از تاریخ درست باشد،

پیشگویی مارکس تحقق خواهد یافت

و امریکا زنگ سقوط سرمایه‌داری را

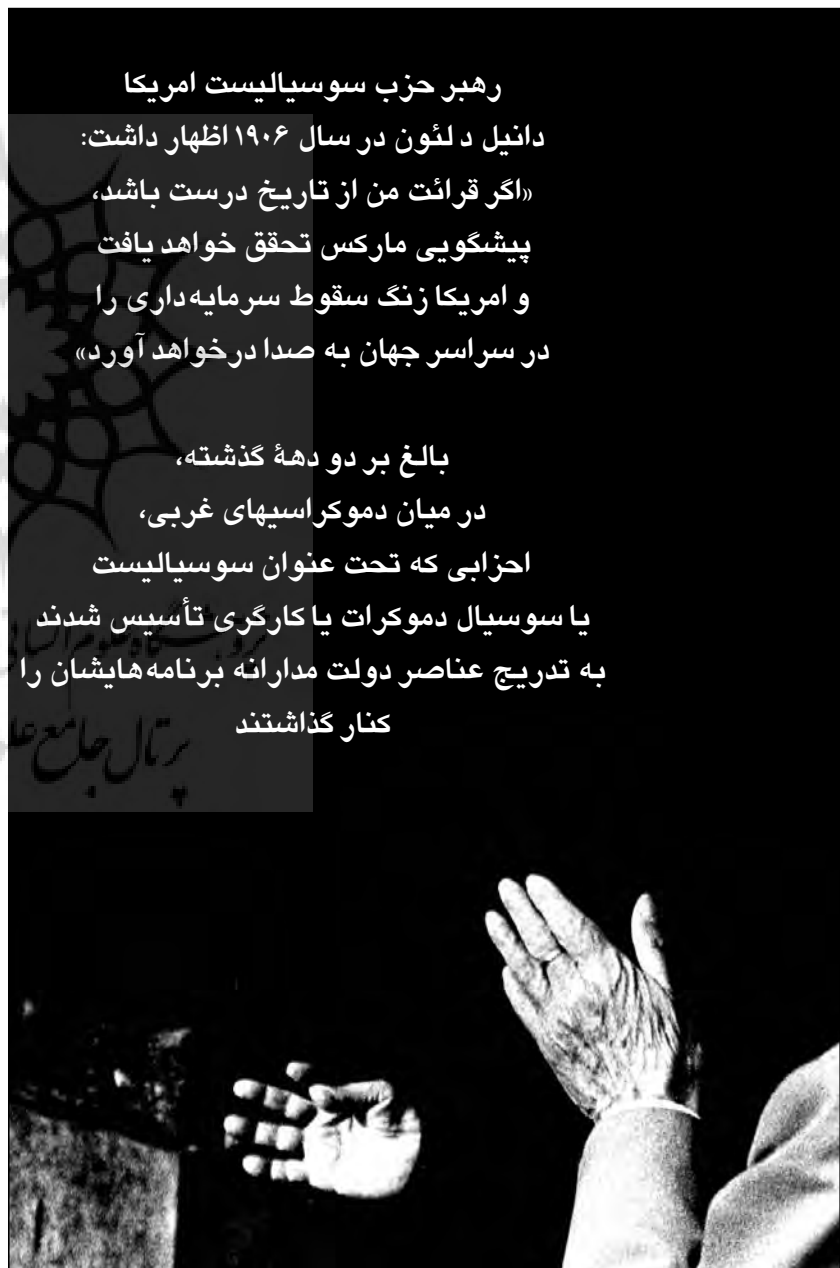
در سراسر جهان به صدا درخواهد آورد»

بالغ بر دو دهه گذشته،

در میان دموکراسی‌های غربی،

احزابی که تحت عنوان سوسیالیست

یا سوسیال دموکرات یا کارگری تأسیس شدند  
به تدریج عناصر دولت مدارانه برنامه‌هایشان را  
کنار گذاشتند



ضریب جینی (که در آن صفر مؤید برابری کامل است و در نتیجه همه افراد درآمد مشابهی را دارند) تقریباً در ایالات متحده ۱۰ درصد بالاتر از نابرابرترین کشور بعدی یعنی انگلستان است. (ستون ششم را نگاه کنید.) در هر دو کشور، نابرابری اقتصادی در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به طور ثابت افزایش یافته است. در انگلستان ضریب جینی از ۲۷ در سال ۱۹۷۹ به ۳۴ در سال ۱۹۹۱ (افزایشی نامتوازن در طول تنها یک دهه هم براساس ضریب مطلق و هم نسبی) و به ۳۴/۶ در سال ۱۹۹۵ رسید.

داده‌ها در خصوص فقر نسبی حکایت مشابهی را بیان می‌دارند. (ستون ۷ را ببینید). ایالات متحده به عنوان جامعه‌ای با بیشترین اختلافات درآمد دیده می‌شود. ۱۱/۷ درصد جمعیت درآمدی کمتر از ۴۰ درصد درآمد متوسط را دارند، میزانی که تقریباً دو برابر استرالیا یعنی نابرابرترین کشور بعدی است. ممکن است اعتراض شود که ایالات متحده یک کشور ثروتمند است: هر کسی که درآمدی کمتر از ۴۰ درصد از متوسط درآمد ایالات متحده را دارد. با توجه به استانداردهای کشورهای غربی دیگر پولدار شمرده می‌شود. اما ستون آخر جدول نشان می‌دهد که حتی با استانداردهای ایالات متحده، سهم جمعیت فقیر این کشور نسبت به هر کشور دیگر به جز ایرلند بیشتر است.

البته شواهدی وجود دارد که فقر ایالات متحده در سالهای اخیر تنزل یافته است، نتیجه مقایسه‌های بین‌المللی گویاست. ایالات متحده معیارهای بسیار بالای زندگی با سطوح پایین استثنایی از مالیات‌ستانی و صرف هزینه اجتماعی و به همان اندازه سطوح استثنایی از فقر و نابرابری درآمد را دارد.

آیا میان این ویژگیهای متمایز جامعه آمریکایی و ناتوانی سوسیالیستها برای تثبیت یک حزب سوسیال دموکراسی کامیاب در ایالات متحده پیوندی علی وجود دارد؟ ادبیات به لحاظ روش‌شناختی پیچیده‌ای مرتبط با نتایج سیاست عمومی در اروپای غربی و دموکراسیهای انگلیسی زبان وجود دارد که به ما کمک می‌کند تا به دقت پاسخ این سؤال را بدهیم. این ادبیات عبارت است از اینکه در جوامعی که احزاب سوسیال دموکرات دائماً در حکومت ملی ایفای نقش می‌کنند و اتحادیه‌ها قویاً سازماندهی می‌شوند، تمایل به نظامهای رفاهی گسترده و برابری اقتصادی بیشتر است.

حاکمیت سوسیال دموکراتیک در طول دوره ۹۴-۱۹۴۵ رابطه کمی با میزان تطبیقی رشد اقتصادی (به طور مثبت یا منفی) نشان می‌دهد، اما با شاخصهای مالیاتهای کلی، هزینه تأمین اجتماعی، برابری و فقر نسبی ارتباط قوی دارد. زمانی که ما تأثیر ترکیبی حاکمیت سوسیال دموکرات و عضویت اتحادیه تجاری را بر این متغیرها آزمایش می‌کنیم، رابطه‌ها با این وجود قوی‌تر می‌شوند. آنها به قوت خود باقی می‌مانند حتی زمانی که متغیرهای دیگر (نظیر نهادهای سیاسی یک کشور، سطح درآمد کلی آن، آسیب‌پذیری آن نسبت به فشارهای اقتصادی بین‌المللی یا ساختار اقتصادی آن) منظور می‌شوند.

قبل از جنگ، صرف هزینه اجتماعی در ایالات متحده نسبت به کشورهای اروپایی پیشرفته کمتر نبود. در سال ۱۹۳۸، دولت روزولت ۶/۳ درصد از GDP را صرف برنامه‌های سیاست‌گذاری اجتماعی‌اش (اطمینان به استخدام و اشتغال عمومی) نمود که میزان بیشتری در مقایسه با سوئیس (۳/۲ درصد)، فرانسه (۳/۵ درصد)، انگلستان (۵ درصد) و آلمان (۵/۶ درصد) بود. اما تعهد آمریکا به سیاست اجتماعی در طول و بعد از جنگ جهانی دوم محو شد (همان زمانی که احزاب سوسیال دموکرات با دولت جاه‌طلب و سیاستهای رفاهی در اروپا به پیش می‌رفتند).

فقدان سوسیال دموکراسی در ایالات متحده نه فقط صرف هزینه دولتی را به طور کلی کاسته است بلکه سیاست عمومی را به سوی گروههای نماینده افراد قوی نظیر طبقات بالاتر و متوسط، تجار و اتحادیه‌ها، کشاورزان و میانسالان جهت داده و از گروههای معرف افراد ضعیف شامل افرادی که عضو اتحادیه‌ها نیستند، مادران مجرد، مردم جوان و فقیران منحرف کرده است. تأمین هزینه دولت در ایالات متحده در زمینه آموزش و پرورش (۵/۳ درصد از GDP) و پرداخت حق بیمه برای میانسالان (۷/۲ درصد) خیلی پایین‌تر از متوسط این هزینه در تمام کشورهای OECD نیست. در حالی که تأمین هزینه برنامه‌های اجتماعی دیگر (۱/۲ درصد) که بیشتر آن صرف گروههای با منزلت پایین می‌شود کمتر از یک چهارم میانگین مشابهش در کشورهای (سازمان همکاری و توسعه اقتصادی) OECD است.

با این حال از دهه ۱۹۸۰، تأثیر حکومتهای سوسیال دموکرات در سیاست رفاهی به طور برجسته‌ای کاهش یافته است. بالغ بر دو دهه گذشته تنها مؤلفه بودجه‌ای کلان که براساس آن احزاب سوسیال دموکراتیک تفاوت قابل توجهی را به وجود آورده‌اند مربوط به نوع هزینه پرورش

## تمایل احزاب کارگری به رادیکال بودن به طور گسترده‌ای مربوط به مسائل غیرمالی بوده است

زمانی که ایالات متحده را  
با دموکراسیهای غربی مقایسه می‌کنیم،  
تصویری که نمایان می‌شود این است که  
امریکا یکی از کشورهای است که  
طبقه پایین آن دائماً ضعیف می‌شود.  
هیچ دموکراسی غربی دیگری از این نظر  
مشابه آمریکا نیست

کودکان و والدین تنها است. این اختلاف خصوصاً در اسکاندیناوی با اهمیت است، جایی که سوسیال دموکراتها در مسائل مختلف زنان پیشگام بوده‌اند و درصد بوده‌اند که زنان را جزء نیروی کار نمایند. اما در حوزه‌های دیگر سیاست اجتماعی، شامل پرداختهای انتقالی، حق بیمه عمومی و بهداشتی، همه حکومتها بدون توجه به نوع ایدئولوژی‌شان، سعی کرده‌اند. برای تعدیل بودجه‌هایشان از هزینه‌های خود بکاهند. فشارهای مالی شدید ناشی از بازارهای مالی بین‌المللی، سطوح بالا و غیرمعمول بیکاری در اروپا و تلاشهای دولتها برای برآوردن معیار توافقنامه ماستریخت (Maastricht) درخصوص اتحاد پولی آنها را وادار کرده بدون توجه به اهداف حزب حاکم هزینه کنند.

با این حال تأثیرات دولتهای سوسیال دموکراتیک قبل از دهه ۱۹۸۰ ادامه دارد. مادامی که یک سیاست دولتی اعمال گردد احتمالاً کسانی که از آن سود می‌برند از آن دفاع خواهند کرد. یک میراث سیاسی نیز ممکن است

## امریکا تنها ملت توسعه یافته است که یک حکومت حمایت‌کننده و نظام بهداشت و درمان جامع دولتی ندارد و تنها دموکراسی غربی است که حمایت از کودکان را برای تمامی خانواده‌ها مهیا نمی‌کند

### سرمایه‌داری در بهترین حالت، حکم یک لاتاری را دارد،

### اما مثل تمام پاداشها، امتیازات درجه اول (jackpots) به اقلیت نسبتاً کوچکی از بازیکنان تعلق می‌گیرد

کرد. سرمایه‌داری یا بازار آزاد، یک اوتوپیا نیست حتی زمانی که به ملاحظات اقتصادی محدود گردد. در بهترین حالت، حکم یک لاتاری را دارد، اما مثل تمام پاداشها، امتیازات درجه اول (jackpots) به اقلیت نسبتاً کوچکی از بازیکنان تعلق می‌گیرد.

در بطن ایدئولوژی بازار آزاد، تاکیدی بر حرص یا همان اصطلاح نفرت‌انگیز نفع شخصی است. این استدلال از آدم اسمیت تا میلتون فریدمن ارائه شده است که دنبال کردن صریح سود به رشد اقتصادی منجر می‌شود امری که به همگان بدون در نظر گرفتن پایگاه یا ثروت سود می‌رساند. اما همان طور که می‌دانیم، نه تنها برخی افراد در کسب سود شکست می‌خورند، بلکه کشورها به مقدار زیادی در اثربخشی اقتصادی با یکدیگر تفاوت دارند و چرخه کسب و کار که در اقتصادهای بازار ذاتی است، نه فقط رشد را تقویت می‌کند، بلکه مبین روندهای نزولی نظیر دوره‌های رکود اقتصادی و افزایش بیکاری نیز هست.

به علاوه، سرمایه‌داری - که برخلاف سوسیالیسم، قول حذف فقر، نژادگرایی، تبعیض جنسی یا جنگ را نمی‌دهد - فقط به طور ضعیفی برای ایده‌آلیسم بسیاری از افراد جوان و روشنفکران جذاب است و حتی دغدغه‌های زیست محیطی را نیز برآورده نمی‌کند؛ لیبرالهای کلاسیک بازار آزاد در برابر سیاستهایی که در بازار مداخله می‌کنند مقاومت می‌کنند.

درگیری میان [جناح] چپ یعنی هواداران تغییر و [جناح] راست یعنی مدافعان وضع موجود همیشگی نیست. در کشورهای تحت سیطره کمونیست، اصطلاحات «چپ» و «لیبرال» برای توصیف تمایلات دموکراتیک و بازار آزاد به کار رفته‌اند که در جستجوی کاهش قدرت دیوانسالاریهای دولتی‌اند؛ اصطلاحات «راست» و «محافظه کار» معمولاً اشاره به گروههایی دارد که از کنترل‌های دولتی دفاع می‌کنند. از قضای روزگار، به این شیوه بود که این مفاهیم برای اولین بار در طول قرن ۱۹ مورد استفاده قرار گرفتند. در غرب، به دنبال رشد جنبشهای سوسیالیستی، «چپ» به معنای تأکید عمده بر اجتماع‌گرایی و برابری، و دولت به مثابه ابزار اصلاح شد. راست، که با ترکیبات تدافعی پیوند یافته، خصوصاً از زمان جنگ جهانی دوم، با مخالفت با مداخله دولت باز شناخته شده است. افزایش احزاب سبز در اروپای غربی صرفاً نشانه آن است که رقابت میان این دو رهیافت پایان نیافته است.

در میان دموکراسیهای غربی، ایالات متحده آمریکا هنوز تنها کشوری است که فاقد حتی یک حزب سبز با حداقل تأثیر است. احزاب سبز در مجالس ملی و یا در پارلمان اروپایی در هر یک از ۱۳ کشور ثروتمندتر که اعضای اتحادیه اروپایی هستند ظهور کرده‌اند. آنها در ۱۹۹۹ در ائتلافهای دولتی بلژیک، فنلاند، فرانسه، آلمان و ایتالیا مشارکت نمودند.

انتظاراتی را درباره آنچه یک دولت قادر به انجامش می‌باشد شکل دهد. حتی اگر کابینه جدید بخواهد سیاستی را منسوخ کند و حمایت اکثریت عظیمی از مردم را داشته باشد تلاشهایش ممکن است توسط کسانی که برای دفاع از وضع موجود بسیج می‌شوند نابود شود. سوسیال دموکراتها، با تکرار حرف محافظه‌کاران، ممکن است بگویند که مالیات خیلی بالاست و اینکه پرداختهای دولتی باید کم شوند. اما پرداختهای دولتی در سراسر قرن ۲۰ به طور ثابتی افزایش یافته، و در حالی که میزان افزایش در طول دهه ۱۹۹۰ رکاد شد، این هزینه کم نشد. در سال ۱۹۱۳، پرداختهای دولتی در جوامع سرمایه‌داری غربی (و ژاپن) به طور متوسط به ۸/۳ درصد از GDP رسید و در سال ۱۹۸۰ این پرداختها بالغ بر ۴۳/۳ درصد شد. در سال ۱۹۹۰، بعد از یک دهه تلاش شدید برای از بین بردن کسر بودجه دولت، پرداختهای دولتی به ۴۶/۱ درصد افزایش یافت و در سال ۱۹۹۶، کم کم به بالای ۴۷/۱ درصد رسید.

در نتیجه، آیا آنچنانکه احزاب سوسیال دموکرات سراسر جهان از نقاط اتکای سنتی دور شده و به سوی بازار آزاد حرکت می‌کنند باید انتظار داشته باشیم که شکاف میان ایالات متحده و دموکراسیهای غربی دیگر کمتر شود؟ یا ارزشها و میراثهای نهادی ادامه خواهند یافت تا عکس‌العمل کشور به رویدادهای خارجی را شکل دهند؟

نشانه‌هایی در دست است مبنی بر اینکه نفوذ سوسیال دموکراسی به عنوان یک رویکرد متمایز به سیاست از بین نرفته است. چرخش به ظاهر جهانی به سوی حمایت از بازار آزاد ممکن است کوتاه مدت باشد. حتی حامینش مانند جوزف شومپتر از دهه ۱۹۳۰ و اروینگ کریستول از دهه ۱۹۷۰ یادآور شده‌اند که سرمایه‌داری همان دعای را که سوسیالیسم و کمونیسم یک بار برای حل مسائل عمده بشری ارائه کردند، طرح نخواهد



مقایسه ۱۷ کشور از لحاظ قدرت، مالیات، برابری و فقر

کشور	سالهای مشارکت اجتماعی دموکراتیک در دولت ملی ۹۴-۱۸۴۵	عضویت در اتحادیه تجاری (۱۹۹۰)	میزان تحت پوشش قرار گرفتن از طریق قرارداد اتحادیه‌ای (درصد جمعیت)	مالیات (درصد از GDP)	هزینه تأمین اجتماعی (درصد از GDP) ۱۹۹۴	ضریب جینی (بعد از پرداخت مالیات)	فقر نسبی (درصد جمعیت) ۱۹۹۱	فقر مطلق (درصد جمعیت)
استرالیا	۱۸/۸	۸۰	-	۳۱/۱	۱۲	۳۱/۷ (۱۹۹۴)	۶/۴	۵/۶ (۱۹۹۲)
اتریش	۳۰/۵	۴۶	۷۱	۴۴	۲۲	-	-	-
بلژیک	۱۵/۹	۵۵	۹۰	۴۶	۲۴	۲۲ (۱۹۹۲)	۲/۲	۲/۲ (۱۹۹۲)
کانادا	۰	۳۲	۳۸	۳۶/۸	۱۵	۲۸/۶ (۱۹۹۴)	۵/۶	۳/۱ (۱۹۹۱)
دانمارک	۲۸/۹	۷۴	-	۵۲/۲	۲۲	۲۴ (۱۹۹۲)	۳/۵	۳/۴ (۱۹۹۲)
فنلاند	۱۹/۳	۷۲	۹۵	۴۸/۲	۲۵	۲۲/۶ (۱۹۹۵)	۲/۳	۱/۴ (۱۹۹۱)
فرانسه	۱۲/۶	۱۰	۹۲	۴۵/۷	۲۳	۳۲/۴ (۱۹۸۹)	۴/۸	۴/۸ (۱۹۸۹)
آلمان	۱۲/۳	۴۱	۷۶	۳۸/۱	۱۸	۳۰ (۱۹۹۴)	۲/۴	۲/۱ (۱۹۸۹)
ایرلند	۴/۹	-	-	۳۳/۷	۱۵ (۱۹۹۳)	۳۳ (۱۹۸۷)	۴/۷	۱۵/۶ (۱۹۸۷)
ایتالیا	۵/۶	۳۴	-	۴۴/۲	۲۰	۳۴/۶ (۱۹۸۵)	۵	۵/۶ (۱۹۹۱)
هلند	۱۱/۱	۲۳	۶۰	۴۳/۳	۲۶	۳۱ (۱۹۹۴)	۴/۳	۴/۲ (۱۹۹۱)
نیوزیلند	۱۸/۳	-	۶۷	۲۵/۸	۱۵ (۱۹۹۱)	-	-	-
نروژ	۳۶/۹	۵۴	۷۵	۴۱/۱	۲۲ (۱۹۹۳)	۲۴/۲ (۱۹۹۵)	۱/۷	۰/۷ (۱۹۹۱)
سوئد	۳۸/۹	۸۳	۸۳	۵۲	۲۵	۲۲/۲ (۱۹۹۵)	۳/۸	۳/۱ (۱۹۹۲)
سوئیس	۱۲/۵	۴۲	-	۳۴/۷	۱۸	۳۲/۳ (۱۹۸۲)	۴/۳	۲/۷ (۱۹۸۲)
انگلستان	۱۶/۲	۳۸	۴۷	۲۶	۱۵	۳۴/۶ (۱۹۹۵)	۵/۳	۶/۱ (۱۹۹۱)
ایالات متحده	۰	۱۵	۱۸	۲۸/۵	۱۳ (۱۹۹۳)	۳۷/۵ (۱۹۹۷)	۱۱/۷	۶/۶ (۱۹۹۱)